

## آیا خون در پیکر طاؤوس و زاغ یک رنگ است؟!

### اختلاف طبع بیدل در لباس افتاده است ورنه یک رنگ است خون در پیکر طاؤوس و زاغ

و اما امروز همی بینیم که در کشور ویرانه از جور یار و اغیار ما، خون در پیکر طاؤوس و زاغ یک رنگ می نبود. خون یار سپید سپید بودی و از اغیار سرخ سرخ . سفیدی خون افغان از سه دهه پیش آغازیدن همی گرفتی و با مرور زمان آنچنان سپید همی شدی که ارزش خون با آب برابر گردیدی. آب که از ما همی بردندی و بی آب ما همی کردندی. این رنگ باختن خون افغان از یک روز شوم آغازیدن همی گرفتی که ناکسان آنرا " انقلاب ثور " جار همی زدندی. آن جلا د پیشگان چنان خون انسان در جام کردندی که تاریخ نظیر آن بیاد می نداشتی. از همان آوان خون افغان ارزش خود همی باختی و سرخی خون افغان به سپیدی همی گرائیدی و امروزه روز سپید سپید بودی. تاراج گران سرخ برای یک دهه چنان خون افغان در سرزمین خودشان بر زمین همی ریختی که توگوئی آبروی آبا و اجداد شان بودی که به پیشیزی ارزش می نداشتی. ده سال ازگار مهاجمان سرخ روسی ، خون افغان ریختی و خمی بر ابرو نیآوردی و چند صباحی هم ناخلفان چندی بنام " دفاع مستقل " خون افغان در جام همی کردندی و مستانه سر همی کشیدی. بعد ها در یک روز شوم ، هفت رهن باهشت قصاب در قیمت ها جور همی آمدی و دست بهم همی دادندی و انسانیت را در چهار سوق شهر سلاخی همی کردندی و اسمش باز هم "انقلاب " همی گذاشتندی و پسوند " اسلامی " بر آن سیرش همی کردندی و در هر کوی و برزن ای شوربای گوشت آدمیزاد به خورد خلائق همی دادندی و مستانه بر لاشه تکه و پاره مخلوق خدا پا کوبی همی نمودی و رقص مرده و رقص زنده براه همی انداختی و سر قافله سالار آن ( باباه) همی خواندی و..... ، خون افغان در این برهه زمان مجانی همی بودی و هر دیو سیرتی که خون بیشتر همی ریختی ، پاداش بیشتر دریافت همی کردی و چنان بودی که کوهی از گوشت و پوست و استخوان آدمی در هر گوشه و بیشه ای و در هر کوچه و پسکوچه انبار همی شدی و خون افغان ، زمین خدا را گلگون همی کردی و..... چند صباحی که رهنان دون و قصابان ددمنش در سرزمین بلا رسیده ما دست بهم دادی و دمار از روزگار مردم بدر آوردی و درهر شهر و روستائی ، حکومتی ایجاد همی کردی مستقل و آدمیزاد را گوش و بینی بریدی و چشم کشیدی و سینه بریدی و کاسه هائی از مردمک چشم خلق خدا فراهم همی آوردی و مستی همی کردی و پای کوبی و به دخترکان نابالغ و بر زنان هفتاد ساله تجاوز همی نمودی و حتی زنان بیکس و کوی و مظلوم مرستون کابل را نیز مورد تجاوز وحشیانه دسته جمعی قرار همی دادی و فلاکت و مرگ و ویرانی و خونریزی به ارمان همی آوردندی و..... ، و اما چنان که گفته اند " چنان نماند و چنین نیز نخواهد ماند" این آدمی رویان دیو سیرت که هرگز از کشتار آدمی زاد خسته نشدی و وحشت و بربریت رابه اوجش همی رساندی ، در یک روز دیگر خدا، با شلیک یک گلوله به مثل برق پا به فرار همی گذاشتی و سنگر ظلم و قساوت رها همی کردی و آب همی شدی و به زمین فرو همی رفتی و طالبکان چندی از راه همی رسیدی و باز همان آش بودی و همان کاسه و باز همان خون افغان بودی که در هر کوی و برزن جاری همی شدی و باز هم خون افغان ارزان تر از گاهی بودی و نه بازخواستی و نه بازخواست گری. طالبکان کرام را اما یک مزیت بودی و آن هم فراری دادن امیرکان راستی و کنیزکان چپی شان بودی و اگر زره بین و تلسکوپ همی گرفتی ، نشانی از آن نامردکان ددمنش می نیافتی. بعد ها مردک دیگری از راه همی رسیدی که او را "اوسامه" نام همی بودی و این مردک از تبار " عرب " بودی و همی خواستی جهان را همه " اسلامی " ساختی و زیر یک درفش و..... و این کار که خواب بودی و خیال بودی و محال بودی و جنون، سرنوشت کشور افغان را باخون فرزندانش رقم همی زدی و جهت تحقق این رویا، باز هم افغان بودی که گوشت دم توپ شدی و خون افغان همچنان جاری همی بودی و دشت و دمن سرزمین کهن ما از خون فرزندانش سرخ همی گشتی تا در یک روز دیگر در آنسوی دیگر دنیا اتفاقی همی افتادی که آنرا به افغانستان نسبت همی دادندی و تا یک چشم برهم زدن ، خاک پاک ما به توبره همی شدی و باز هم خون افغان بودی که از در و دیوار ریختن همی گرفتی و از هر گوشه و بیشه ای مور و ملخ و عقرب و مار و گرگ و گفتار های فراری را سر وکله پیدا همی شدی و چهار دست و پا بسوی کابل خزیدن همی گرفتی و دل از دلخانه آدمیزادگان بدر همی آوردی. اینبار آن همه گرگ و کفتار و موش و مار ، جامه بدل همی کردی و پلنگ در لباس ملنگ ظاهر همی شدی و باز در فکر خون ریزی و خونخواری. ریش ها و پشم ها جای خود به لباس انگریزی دادندی و هریک در تلاش بودی تا چند لغت و

اصطلاح خارجی فرا همی گرفتی و به رخ خلق خدا همی کشیدی. موش ها با گربه ها و گرگ ها با کفتار ها و مار ها با عقرب ها همه گرد هم آمدندی و در یک تلاش مذبوهانه سند " مصالحه ملی " نوشتندی و به دربار دلک هفتاد رنگ روانه همی کردندی تا دریای آن انگشت همی گذاردی. این بدان معنی تواند بودی که از دلک توقع بخشیدن خون فرزندان مردم نمودی ، یعنی اینکه در حقیقت وی را مرتبه بالاتر از خدا همی دادندی ، چه گفته اند " خدا حق خود را می بخشد ، اما حق مردم را بخشیده نمی تواند. " اما دلک را به این کار ها کاری نبودی و هر آنچه استاد اذل گفتی ، تکرار همی کردی و چون وی را با گرگان آدمی خوار سر الفتی بودی ، درنگی نکردی و در پای آن " وثیقه " ننگین نشان انگشت همی گذاشتی و خون افغان از کیسه خلیفه بر قصابان همی بخشیدی. اما چون فشار بر وی فزون همی شدی که چنان حتی راهرگز می نداشتی و.....، از خواب غفلت بیدار همی شدی و به خود همی آمدی و همی دانستی که ای وای چه حماقتی!! و چنان بودی که بر نشان انگشت خود در پای آن " وثیقه " ننگین ، خط چلیپا همی کشیدی و آنرا ملغا قرار همی دادی. امیدی ولو اندک در دل آدمیزادگان پیدا همی شدی که شاید خون های پاک به ناحق ریخته شده جگر گوشه های شان، دامن قصابان و سلاخان ددمش و دیو کردار و وحشی صفت و بی آرم را همی گردی و عزیزان خفته در خاک شان عاقبت در گور های دسته جمعی و ناپیدای شان آرامش نسبی همی یافتی. اما این امید اندک مادران داغ دار و زنان شوهر گم گشته و این حق مسلم هزاران هزار بیوه و یتیم و یتیم و یتیم که هنوز هم چشم براه عزیزان گمگشته خود همی باشنندی، با یک ترفند سخیف و یک بازی کثیف در یک چشم بر هم زدن زمانی نقش بر آب شدی که دلک ارگ نشین با قاتلین فرزندان و عزیزان شان جور همی آمدی و راه دیگر جستجو همی کردندی تا خون افغان به پیشیزی برابر همی ساختندی و " وثیقه " ننگین " مصالحه ملی " که نه رنگی از مصالحه داشتی و نه هم از ملی ، بدون آنکه دلک نشان انگشت در پای آن نقش همی کردی ، تائید ، تصدیق و تطبیق همی گردیدی و خونهای به ناحق ریخته شده جگر گوشه های خلق خدا از کیسه خلیفه بخشیده همی شدی و گرگ و کفتار و موش و عقرب و مار آزادانه و بدون کدام بازخواستی مشغول دریدن و جویدن و نیش زدن و زهر پراگندن و خون خوردن آدمیزاد همی بودی و هر روز فریه تر از روز گذشته همی شدی. طومار " عفو عمومی " درنده خویان و وحشی صفتان بی ننگ و عار ، از کیسه خلیفه دلک با ترفند " دو ثلث آرا " تصدیق همی شدی و خون افغان به پیشیزی هم برابر می نشدی و رنگ خون افغان سپید اندر سپید همی گشتی و ریختن خون افغان کوچکترین بازخواستی در قبال می نداشتی. همین دیروز بودی که یک گور دسته جمعی دیگر از هزاران گور دسته جمعی پیدا و ناپیدای دیگر در سر تا سر کشور ، در نگرهار سر از خاک بیرون همی کردی و فریاد دادخواهی بلند همی کردی ، گور دسته جمعی که هزاران جگر گوشه مردم را در خود جا همی داده و بهترین و رشید ترین فرزندان این مرز و بوم با سر بلند در آن زنده بگور همی گردیده اند و دلک ارگ نشین با خفت تمام از آن چشم همی پوشیدی. توجه دلک سرکار و وکلای بی عار راکه " وثیقه " ننگین و شرم آور " مصالحه ملی " راتپیه همی دیدی و به ریش مردم همی خندیدی به این خبر جلب همی دارمی تا سیه روی شود دلک و دو سه رسوای دگر.

" یک قبر دسته جمعی که گمان می رود نزدیک به 1000 جسد در آن دفن باشد، در جنوب شهر جلال آباد کشف گردیده است. این قبر دسته جمعی در حصه ی چهارم شهرک نجم الجهاد مشهور به شهرک خالص، از سوی باشنده گان محل کشف شده است. باشنده گان محل به رسانه ها ادعا کرده اند، این اجساد شامل علمای دین و مجاهدین سابق اند که در کودتای ثور 1357 خورشیدی از سوی رژیم آن وقت به شکل بیرحمانه به قتل رسیده اند. بزرگان قومی در این محل گفته اند دولت تا هنوز اقدامی در این مورد نکرده و آنها خود برای احاطه ی این قبر بزرگ، دست به کار شده اند. "



در سالهای پسین و از آوانیکه ریش و پشم جای خود به چین نمایشی دلک و دریشی و نکنتانی دو سه رسوای دگر خالی همی کردی و از آن روزگاری که سلاخ ها و کلاغ ها و.....، افسر و سر افسر و چند چیز دیگر همی شدی و از آن روزگار ایکه از زیر هر سنگ عقربی سر برون همی کردی و به نان و نوائی همی رسیدی ، دها و صدها گور دسته جمعی در سر تا سر کشور بی در و دروازه ما ، سر از خاک بیرون همی کردی و فریاد داد خواهی آدمیزادگان به عرش معلا همی رسیدی و گوش فلک کر همی کردی و استغاثه مادران داغدار و فرزندان گم شده ، هفت آسمان خدا را به لرزه

د پانو شمیره: له 2 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنیت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادښت: دلپکني د ليکنيزي بني پاروالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

همی آوردی ، تو گوئی در هر گوش دلقک ارگ نشین یک چارک پنبه همی بودی و یا از مادر کر همی زادی که بالای خون های پاک رشیدترین فرزندان این مرزو بوم کهن ، نامردانه پا همی گذاشتی و " عفو عمومی " قصابان و سلاخان فرزندان مردم را تهیه و ترتیب همی نمودی و خون افغان را مباح اعلام همی داشتی و از چپ و راست با ددمنشان آدم رو و دیو سیرتان درنده خو چنان درآمیختی که تاریخ نظیر آن به یاد نداشتی. هرگز و هرگز بر گور شهیدی شاخه گلی نگذاشتی و دست مهری بر سر یتیمی می نکشیدی و اشک بیوه و فرزند گمگشته را پاک می نکردی و هیچ نشانه به رسم احترام و به یاد بودشهیدان بر هیچ گور دسته جمعی آباد می نکردی. این سلسله را گر پی همی گیریم ، سر به درازا همی کشد و قصه رنج افغان بی پایان همی نماید و خون افغان دگر سرخی می نداشتی و کاملاً سفید اندر سفید بودی و ریختن آن بازخواستی در قبال نداشتی. امروزه روز نه تنها دشمنان که دوستان و یا دوست نمایان نیز بی محابا خون افغان ریختی و با یک معذرت خشک و خالی از معرکه در توند رفتی و یا در بهترین حالت خون افغان را با یک مشت پول تبادل توان کردی و برگ از برگ می نجیبیدی. پس در چنین حالت بر مردم بودی که انتقام خون فرزندان و عزیزان شان از قصاب ها و سلاخ ها گرفتندی و خود وارد عمل شدند و عدالت را اجرا کردند. سرکار خون فرزندان و عزیزان و جگر گوشه های تانرا به قصاب ها و سلاخ ها بخشیدندی و دیگر دل به آنها بستن واز گرگ و کفتار و عقرب و مار عدالت طلبیدن ، کار بیهوده ای بودی و آب در غربال گرفتن. انتقام خون های پاک فرزندان تانرا از جانیان درنده و خونریز که هرروز با کاروانی از موتر های ضد گلوله و با یک درجن بادبگارد مسلح در جاده های شهر در تردد بودندی و به ریش تان همی خندیدی ، خود باید گرفتی و عدالت را به زور بازوان پرتوان خود اجر توان نمودی و بس، این یگانه راه بودی و راه دیگری سراغ می نبودی . باید به این ددمنشان همی فهماند که خون در پیکر طاؤوس و زاغ یک رنگ همی بودی و هر قطر خون افغان که بر زمین همی ریختی ، بازخواست سخت در قبال همی داشتی ، تا باشدی ناخلفان دیگری دست بخون افغان رنگین نکردی و هر عملی را عکس العملی در قبال بودی، ورنه داد و معامله بالای خون های پاک فرزندان و جگر گوشه های تان همچنان در جریان بودی و جانیان چندی که دیروز کابل زیبا را از چهار سو و شش جهت به راکت های کور همی بستنی و خاکش به توبره همی کردی و خون فرزندان و جگر گوشه های مردم را در کوچه کوچه شهر جاری همی ساختی و بر کشته های مردم گویا صدارت همی کردی ، امروز مهمان عالی قدر دلقک در ارگ کابل بودی و فردا با چشم پاره گی و دیده درائی با ریش و پشم خونین برقلب های داغ دار شما پا همی گذاشتی و آن کردندی که پار و پیرار با چشم و سر شاهد آن همی بودیم. این چوچه های مار افعی چون گرسنه شدی ، به کرنش همی پرداختی و هر روز پوست بدل همی نمودی و هر روز به رنگی در همی آمدی و چون سیر شدی زهر مهلک خویش برتن پرورنده همی ریختی و مرگ برایش ارمغان همی آوردی و این مکارگی و زهر پاشی پار و پیرار بارها تجربه شدی و امروز دلقک ارگ نشین شوق تجربه آن نمودی که امید بودی زهر این مار افعی و چوچه ماران اش ، اندکی هم بر رگ های دلقک ریخته شودی تا درد و سوزش کشنده آنرا برای لحظه احساس کردی. درد و سوزش کشنده ایکه سالها دل و جگر مردم را بسوزاندی و آه از نهاد شان بدرآوردی و بجز مرگ و ویرانی و دربردی و خانه خرابی و چور چپاول و تجاوز و..... چیزی به ارمغان می نیآوردی. طالبکان هم در راه بودی و عاقبت روزگاری را بر ما تحمیل خواهند کردندی که بار بار تجربه همی شدی و به جز مرگ و ذلت و خواری چیزی به ارمغان می نیآوردی و آن زمان دلقک ارگ نشین راه خویش همی گرفتی و در قصر های دویی و امارات و لندن و پاریس با خیلی از بلیونر های دیگر باقی عمر را به عیش و عشرت سپری خواهند نمودی و باز خون افغان در جوی ها جاری شدن همی گرفتی و باز همان آش خواهد بودی و همان کاسه. مگر نه چنین بودی که دوسه درجن از آن وحشی صفتان خونریز و درنده ، دلقک ارگ نشین را همین اکنون در احاطه داشتی و از هر سوراخی سر بیرون همی کردی و زهر همی ریختی و مرگ همی آوردی. مگر نه چنین است که خونریز ترین ها و جنایت گستر ها ، امروز حاکمان شهر بودی و هر آنچه از نامردی و نامردمی که پار و پیرار در حق آدمیزادگان روا همی داشتی ، امروز به آن فخر همی فروختی و صاحبان القاب همی شدی و چهار خط سرخ و شش ستاره زرد کمائی همی کردی؟! آیا نه چنان بودی که دلقک ارگ نشین هم اکنون لباس های نظامی خط دار و ستاره های زرد بی حساب برای راکت پاران ها و طالبک ها آماده همی کردی و بربادی و سیه روزی افغان را جشن همی گرفتی؟! پس بر ما بودی تا انتقام جگر گوشه های خود را خود همی گرفتی و منتظر دستی نبودی که از غیب بر همی آمدی و کاری همی کردی.

تا به کی با پول این یک مشت خلق گرسنه  
صبح عید و عصر جشن و شب چراغانی کنند